

بررسی تطبیقی اراده انسان از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا

* ناهیده ظهوری

** مهدی دهباشی

*** سید حسین واعظی

چکیده

قدرت اراده از ویژگی‌های مهم انسان است که با آن نوع زندگی و سرنوشت خود را انتخاب می‌کند. در این پژوهش بررسی مسئله اراده انسان از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا با روش کیفی و به صورت توصیفی - تحلیلی انجام شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که، در هر دو دیدگاه، اراده میلی درونی است که رو به سوی غایت خود دارد. آکویناس منشأ اراده را به‌طور کلی طبیعت و شوق؛ و مبدأ اراده آزاد را احکام عقلانی می‌داند؛ ولی ملاصدرا اراده را با توجه به مبادی حکمت متعالیه، از جنس وجود و مشکک می‌شمرد که انسان به دلیل مرتبه بالای وجود خود در بین موجودات، قوی‌ترین اراده را دارد. هر دو متفکر معتقدند اراده انسان موهبتی الهی است که در طول اراده خداوند و در سطحی پایین‌تر قرار دارد ولی انسان دارای اراده آزاد نیز می‌باشد.

واژگان کلیدی

اراده، اراده انسان، تطبیقی، توماس آکویناس، ملاصدرا.

* دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده علوم انسانی و حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان).
اصفهان، ایران.
hojatzohoori1346@gmail.com

** استاد، دانشکده علوم انسانی و حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول)
dr.mahdidehbashi@gmail.com

*** دانشیار، دانشکده علوم انسانی و حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.
sh.vaezi@khuif.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۲۵

مقدمه

بحث اراده از مسائل پیچیده‌ای است که در طول تاریخ توجه اندیشمندان بعضی شاخه‌های علوم انسانی از جمله عرفان، کلام، فلسفه و روان‌شناسی را به خود جلب کرده است در اینجا سخن از اراده به سوی معبود بی‌منتهاست او که تنها مقصود شایسته و خواسته اراده بی‌نهایت طلب انسان است.

به‌عنوان پیشینه بایستی خاطر نشان کرد که مسئله جبر و تفویض از قدیمی‌ترین مسائل اعتقادی انسان و یکی از جنجالی‌ترین و پیچیده‌ترین بحث‌های مذهبی است و فیلسوفان هم با این مسئله روبرو بوده‌اند که آیا انسان فاعل مختار است یا افکار و فعالیت‌هایش تحت تأثیر عواملی مانند خانواده، همسالان، رسانه‌ها و محیط اجتماعی و ... کاملاً مقدر شده است و یا بالاتر از آن انسان را در حیطة قدرت و علم خداوند مقهور و مجبور است؟ اغلب ما انسان‌ها را مختار می‌دانیم و در مقابل خطاها آنها را سرزنش و مجازات می‌کنیم زیرا معتقدیم آنها می‌توانستند به‌گونه‌ای دیگر رفتار کنند و مسئول اعمال خود هستند همچنین می‌دانیم پس از اشتباه خود پشیمان می‌شوند و قبل از انجام کارهایشان تردید می‌کنند و در کل قادرند برخلاف فرمان الهی و قوانین حاکم بر اجتماع عمل کنند.

در اینجا به‌جاست سخن آکویناس در مورد ضروری بودن اراده ذکر شود: «اگر انسان‌ها آزاد نبودند درباره آنها مشورت، پاداش یا مجازات مفهومی نداشت.» (Aquinas, 1948: 183. 1, 1, 418) پس آنها دارای اراده آزاد هستند.

احتمالاً ارسطو نخستین کسی است که در این مورد بحث کرده است. جبر و اختیار در بین فلاسفه هند وجود داشته و بعد در میان فلاسفه مصر مطرح شده است. سال ۵۰۰ قبل از میلاد حکمای یونان در این زمینه اظهار نظر کردند و گفته شده است که سقراط و افلاطون تقریباً جبری مسلک بوده‌اند. با ظهور اسلام، اشاعره معتقد به جبر، معتزله طرفدار تفویض، و امامیه به پیروی از امامان معصوم علیهم‌السلام معتقد به امر بین امرین شدند.

به دو دلیل انجام تحقیق حاضر ضروری است اول، برای پاسخ به دو سوال اساسی الف) اراده انسان چگونه نیرویی است و چه ویژگی‌هایی دارد؟ ب) اراده انسان علت می‌خواهد یا مستقل است؟ دوم اینکه، تا به حال پژوهشی با موضوع مورد نظر این تحقیق صورت نگرفته است.

در این پژوهش برای پاسخ به پرسش اول، نفوذ ابن‌سینا بر دو فیلسوف و دیدگاه ایشان در مورد تعریف، منشأ، هدف و کیفیت اراده مورد بررسی و تطبیق قرار می‌گیرد و در پاسخ به سوال دوم، ابتدا دیدگاه کاتارها (یکی از گروه‌های مخالف آکویناس که الهیات فلسفی خود را در پاسخ به این سنت شکل می‌دهد) در رد اراده، بدیهی بودن اراده، دیدگاه آکویناس در مورد اینکه انسان مجبور به داشتن اراده است، و ریشه

۱۳۳ □ بررسی تطبیقی اراده انسان از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا

عقلانی و مقدمات اراده، رد علت برای اراده توسط برخی افراد، پاسخ آن و تحلیلی در مورد اصل علت از دیدگاه دو فیلسوف و به‌خصوص ملاصدرا بیان می‌شود و اینکه علت اراده انسان از نظر هر دو اندیشمند چیست و چگونگی این رابطه که طولی است یا عرضی مورد بررسی و تطبیق قرار می‌گیرد.

نگارنده در این پژوهش که با هدف بررسی تطبیقی اراده انسان از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا (مسئله پژوهش) است را با رویکرد کلامی - فلسفی و با روش کیفی و به‌صورت توصیفی - تحلیلی موضوع مورد بررسی و تطبیق قرار داده است و سعی دارد تا میزان نزدیکی و اختلاف دیدگاه فلسفی - تعبدی توماس آکویناس را با دیدگاه ملاصدرا - که با ابداع حکمت متعالیه، پیوندی استوارتر از قبل بین کلام، عرفان و فلسفه ایجاد کرد - مشخص نماید و اثبات کند که برخی اختلافات صرفاً ظاهری و غیرواقعی و مربوط به تفاوت در تعابیر است و برخی تشابهات ناشی از سوءبرداشت می‌باشد.

اگر همه مطالب این مقاله با دقت و به ترتیب مطالعه شود ملاحظه می‌گردد که در بین و ضمن نقل قول‌های غیرمستقیم توضیح و نظر نگارنده ذکر شده و سیر حرکت در هر مبحث آرام و با مقدمه چینی کوتاه است و نگارنده در طول مقاله دغدغه موضوع را دارد. همچنین دیدگاه دو تن از نوتوماسی‌ها (شارحان آکویناس) یعنی کاپلستون به مقدار زیاد و اتین ژیلسون، که چکیده‌ای از چندین صفحه کتاب تومیسیم او آمده است، بیان شده است. از مهم‌ترین اثر آکویناس، جامع الالهیات (سوما) که ترجمه و شرح آن در دسترس است و حاوی مطالب بسیاری در مورد اراده انسان است، و منابع دیگر انگلیسی استفاده شده است.

الف) اراده انسان چگونه نیرویی است و چه ویژگی‌هایی دارد؟

یکی از گروه‌هایی که در مورد اراده بحث کرده است عرفا هستند. آنها اراده را اولین مقام برای سیر به‌سوی کمال و وصال به حق برشمرده‌اند، با این بیان: «الارادة، هي أول حركة للنفس إلى استكمال بالفضائل» یعنی اراده، آغاز حرکت نفس به‌سوی کمال کردن فضایل است و امری قلبی است. (ابن عربی، ۱۴۱۱ ق) پس اراده نیرویی درونی است که ابتدای مسیر تکمیل اخلاق نیکو است؛ و ابن‌سینا، در نمط چهارم کتاب *اشارات و تنبیهات* با عنوان مقامات عارفان، همچون عرفا معتقد است اراده اولین درجه سلوک عارفان و خاص اهل یقین است که به وسیله یقین برهانی یا با ایمان قلبی به آن دست یافته‌اند و موجب گرایش آنها به‌سوی ریسمان محکم خداوند شده است و در پایان باطن آنها به‌سوی عالم برتر به حرکت درآمده و آنها را به شادی وصال رسانده است که این شخص «مرید» نامیده می‌شود. (ابن‌سینا، ۱۳۸۲: ۴۴۶) در این تعریف هدف اراده رسیدن به برترین مقصد یعنی خداوند است. در پاسخ سؤال دوم

پژوهش خواهد آمد که آکویناس به تأسی از استادان خود به خصوص ابن‌سینا بر آن است که انسان با پیروی از قانون الهی به خیر و کمال که وصال به حق تعالی است می‌رسد اما ملاصدرا با بیان اصول حکمت متعالیه انسان را با اراده خود در مسیر حرکت جوهری روبه‌کمال می‌داند.

آکویناس و ملاصدرا هم هر دو مانند عرفا اراده را نیرویی درونی و ضروری معرفی می‌کنند.

ابن‌سینا در نمط سوم **اشارات و تنبیهات**، در مورد منشأ اراده معتقد است اراده برای انسان دارای سه مبدأ است اول، ادراک و دریافت که به آن استبصار و عقد ایمانی هم می‌گویند، و مبدأ دوم و سوم را شوق و عزم می‌داند به این دلیل که نفس عارف دارای سکینه است. آکویناس و ملاصدرا متأثر از ابن‌سینا اراده را به‌طور کلی به دو دسته طبیعی یا حسی (جزئی)، که جبری است، و عقلانی (کلی) تقسیم می‌کنند. (ادراک حسی و عقلی) با این تفاوت که آکویناس اراده را از سنخ شوق می‌داند و از نظر ملاصدرا معتقد است اراده حقیقتی ذات‌الاضافه و کیف نفسانی می‌باشد و منشأ اراده وجود است بنابراین مانند وجود مشکک است و هر مرتبه نامی دارد ولی معنی مصطلح آن فقط برای انسان به کار می‌رود. از دیدگاه او، اراده در انسان با عقل و قدرت مرتبط است پس از نظر وجودی اشرف مخلوقات می‌باشد. (ملاصدرا، ۱۳۱۴ ق: ۲۳۷)

به‌علاوه، بنابر نظر ملاصدرا اراده فی‌نفسه در مراتب مختلف هستی، متفاوت است. در غیرجاندار یک میل فیزیکی، در حیوانات به‌صورت میل محض، در انسان به‌صورت میل عقلانی، و در خداوند به‌صورت عنایت عقلانی صرف ظهور پیدا می‌کند. آنچه اراده یا عشق یا شوق یا میل نامیده می‌شود عیناً با طبیعت وجود هر شیئی مطابقت دارد ولی در مواردی این واژه‌ها به صرف قرارداد یا به حسب کاربرد زبانی در مورد آنها به کار نمی‌رود. بنابراین در دیدگاه ملاصدرا حیطة اراده گسترده‌تر است زیرا معتقد است اراده همانند وجود در تمام موجودات زنده جاری است هرچند معنی آن فقط در مورد انسان که ناطق است به کار می‌رود.

از دیدگاه کاپلستون، (از شارحان آکویناس) آکویناس نوع عقلانی اراده را به دو دسته اراده کلی، که مطلق‌گرا و جبرگراست، و اراده آزاد، که خاص انسان است و معنی واقعی اراده را دارد و می‌تواند به سعادت نرسد، تقسیم می‌کند. به‌طور کلی اراده که بنیاد اختیار انسان است در ذهن متمایز از اراده آزاد است. اراده کلی غایت و سعادت را به‌طور ضروری می‌خواهد ولی اراده آزاد می‌تواند به دلخواه ابزارهای رسیدن به غایت را برگزیند و یا برنگزیند و از بیرون یا درون هم مجبور نیست، زیرا انسان عاقل است. (کاپلستون، ۱۳۹۰: ۲ / ۴۹۰ - ۴۸۷)

نوع عقلانی اراده از نظر هر دو فیلسوف مبتنی بر شناخت، علم و آگاهی است ولی آکویناس اضافه

۱۳۵ □ بررسی تطبیقی اراده انسان از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا

می‌کند نوع عقلانی مبتنی بر خواستن آزادانه و انتخاب یک چیز از بین امور متضاد شناخته شده است. با این بیان: «تمایل انسان‌ها به انتخاب آنچه می‌خواهند اول ناشی از شناخت (به وسایل، شرایط و غایت) و بعد ناشی از خواستن آن چیزی است که به آن شناخت دست یافته‌اند» (Aquinas, 1948: 1. 82. 1, 1,413). اما ژیلسون، نوتوماسی و شارح دیگر آکویناس، در کتاب «تومیسیم» آورده است آکویناس به نوع اول اراده (اراده کلی و مطلق) که در واقع جبری است، اعتقاد ندارد و فقط اراده آزاد را پذیرفته است. (ژیلسون، ۱۳۸۴: ۴۶۰ - ۴۴۶)

ب) سوال دوم: اراده انسان علت می‌خواهد یا مستقل است؟

اول اینکه کاتارها با رد اراده آزاد اذعان می‌کردند که انسان به اجبار شر را مرتکب می‌شود نه با اراده و در انتخاب آن آزاد نیست یعنی فاقد اراده آزاد می‌باشد، با این بیان: «کاتارها اراده آزاد انسان را انکار می‌کردند زیرا معتقد بودند شر خارج از کنترل عقلانی فرد است» (Wakefield and Evans, 1969: 313 - 317). در پاسخ بایستی گفت اصولاً داشتن اراده برای خود انسان بدیهی است و قابل انکار نیست پس اثبات آن نیاز به استدلال ندارد و مانند بقیه وجدانیات (درد، غم، شادی و ...) انسان می‌تواند با علم حضوری و مستقیم مرید بودن خود را درک کند. (ملاصدرا، ۱۴۱۰ ق: ۴ / ۳۳۶)

آکویناس از یک سو معتقد است انسان‌ها مسئول ساختار و حفظ آفرینش که شامل کارکردهای عقلانی آنان است، نیستند. (Aquinas, 1948: 3. 5. Ad 3, 1, 509) به بیان دیگر، ما برای پیدایش و استفاده از عقل که جزئی از خلقت ما می‌باشد و زندگی ما را تضمین می‌کند، اختیار نداریم و مجبور هستیم؛ یعنی ما به جبر آفریده شده‌ایم و همچنین در داشتن عقل اختیاری نداشته‌ایم، و از سوی دیگر می‌گوییم همه اعمالی که انسان انجام می‌دهد در واقع انسانی نیستند فقط اعمالی که تحت تسلط اراده و عقل باشد، انسانی محسوب می‌شوند، یعنی بعضی از اعمال مربوط به جسم و استفاده از حواس با اراده ما انجام نمی‌شود، زیرا آزادی خصیصه اصلی انسان نیست تا بتوان گفت که اراده‌گراست، به این دلیل که برای تحقق فعل ارادی که انسان می‌خواهد انجام دهد چندین عامل و مقدمه لازم است، از جمله معرفت کافی نسبت به وسایل، شرایط و غایت. بنابراین، زور و احساسات کنترل‌ناپذیر، که معرفت در آن راه ندارد ارادی بودن فعل را کاهش می‌دهد. (Macmillan, 1996: 8 / 105 - 114) پس تا معرفت کافی، ابزار و هدف در انجام فعلی نباشد، ارادی محسوب نمی‌شود و اگر جبر و هیجانات غیرقابل کنترل موجب فعل ما شود آن فعل، ارادی نیست.

در مورد اصل مطلب یعنی اینکه اراده علت می‌خواهد یا نه، بعضی گفته‌اند چون انسان‌ها اراده دارند،

می‌توانند با خرد و اراده خود اعمالشان را هدایت کنند و این برای تحقق افعال آنها کافی است و به علت و عامل دیگری نیاز ندارند زیرا اگر اراده علتی داشته باشد یا اراده‌ای دیگر است و علت آن هم اراده‌ای دیگر است تا بی‌نهایت که تسلسل باطل پیش می‌آید و یا وجودی غیر از اراده است که جبر و اضطراب پیش می‌آید پس اراده علت نمی‌خواهد.

اما اگر اراده علت نخواهد و مستقل باشد بایستی خود به‌تنهایی بتواند راه همه عدم‌هایی را که امکان دارد بر او راه پیدا کند، ببندد و در نظام هستی چیزی که بتواند در علت بودنش مستقل باشد و به‌تنهایی مؤثر باشد نه هست و نه خواهد بود، به جز ذات واجب‌الوجود؛ و غیر او همه فقیران درگاه خدایند و تنها خداوند ستوده، مستقل و بی‌نیاز از علت است.

آکویناس به‌طور کلی برای اثبات علت هستی و آثار و افعال موجودات دیدگاه فلسفی خود را در مورد رابطه اراده انسان و خداوند (به‌عنوان علت هستی) چنین بیان می‌کند که چون چیزهای اطراف ما صورت دارند پس می‌توانند تعریف شوند و از یکدیگر تمایز یابند ولی یک عین باید علاوه بر صورت، وجود هم داشته باشد، که آن فقط از جانب خداوند عطا می‌شود. (Burrell, David B, 1993: 67 - 69; Aquinas, 1948: 1 / 104 & 1 / 511 - 512) آکویناس استدلال می‌کند که اگر فقط علت زمینی برای ایجاد چیزی یا فعلی در نظر گرفته شود، علت، ناقصه است مثل علت بودن والدین برای ایجاد بچه. وی به نقل از ابن‌سینا اذعان می‌کند که هیچ مخلوقی نمی‌تواند علت هستی خود باشد زیرا لازمه آن تقدم یافتن بر هستی خویش است. در این میان، تنها خداوند علت هستی خود است زیرا وجودش ضروری است و موجودات دیگر مثل انسان هستی خود را از خداوند می‌گیرند، و علاوه بر آن موجودات در بقا هم به خداوند وابسته‌اند، ولی برخلاف گفته ابن‌سینا ضروری بودن صدور موجودات از خداوند را رد می‌کند. (Aquinas, 1948: 1 / 104; 3, 1, 513 - 514)

همچنین آکویناس به واسطه در فعل خداوند معتقد است که اراده الهی به شکل نفوذ و قاهریت بر طبیعت از طریق علل طبیعی معجزه، فرشتگان و اجرام فلکی جریان دارد. (باربور، ۱۳۷۴: ۲۶) اینها همان علل واسطه‌ای درست شبیه واسطه بودن عقول ده‌گانه ابن‌سینا در آفرینش و امر خداوند است.

مسئله دیگر اینکه، چون غایت انسان غیرمادی است پس از جانب خداوند قانون فراطبیعی به او ابلاغ می‌شود. بنابراین، انسان که غایت ازلی دارد با سه قانون طبیعی (نظم جهان) و انسانی و الهی هدایت می‌شود، ولی قانون الهی اساس دو قانون دیگر است. (Aquinas, 1948: 1 - 2. 91. 2, 1, 996 - 997) به نظر نگارنده انسان با وجود احاطه قانون الهی که او را به غایت خیر و سعادت می‌رساند، آزاد و مختار است که از این قانون اطاعت نکند یا نکند و به غایت الهی برسد یا نرسد.

۱۳۷ □ بررسی تطبیقی اراده انسان از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا

بنابراین آکویناس معتقد است افعال انسان در حوزه اخلاق، اختیاری‌اند و از اراده سرچشمه می‌گیرند (یعنی شرط فعل اخلاقی و گرفتن پاداش و کیفر برای آن داشتن اختیار در انجام آن است) و اراده فقط خیر به‌عنوان غایت و هدف را طلب می‌کند، انتخاب‌های انسان از خیر کلی واقعی یعنی خداوند ناشی می‌شوند و مخلوق با شعور یعنی انسان با شناخت و عشق می‌تواند آن را کسب کند. (کاپلستون، ۱۳۹۰: ۲ / ۵۱۰)

یکی از مباحث بحث برانگیز در بین متکلمان، عرفا و فلاسفه، مسئله رابطه اراده انسان و مشیت الهی و به عبارتی ارتباط اختیار انسان با قضا و قدر الهی است؛ به این صورت که آیا اگر اختیار انسان را بپذیریم باید اراده خداوند را رد کنیم و برعکس؟

برای بیان دیدگاه ملاصدرا لازم است ابتدا دیدگاه سه گروه از متکلمین اسلامی بیان شود:

اول، اشاعره یا اهل حدیث که دیدگاهی افراطی دارند، می‌گویند: «هر فعلی تنها با قدرت و اراده خدا تحقق می‌یابد و بنده هیچ دخالتی در انجام فعل ندارد». (اشعری قمی، ۱۳۷۱: ۲۲۱؛ تمیمی‌بغدادی، ۱۴۳۰ ق: ۱۷۴)

همچنین خداوند هم خالق خود انسان است و هم خالق کارهای انسان است و او در کارهایش فاقد قدرت و اختیار است. (نظریه جبر) ایشان یک فعل اختیاری را دارای دو فاعل مختار نمی‌دانند، پس قائل به جبر شده‌اند.

ملاصدرا معتقد است اشاعره برای دفاع از توحید در خالقیت (رعد / ۱۶؛ غافر / ۶۲) و برای اینکه نمی‌توانند منکر خلقت اراده در انسان شوند معتقدند به اینکه خداوند قادر مطلق است بی‌واسطه هر چیزی از جمله انسان، صفات و افعال با اراده خدا حاصل می‌شود. (ملاصدرا، ۱۴۱۰ ق: ۳۷۰ / ۴ غزالی، ۱۴۰۵ ق: ۱۹۳) با این وجود ایشان «نظریه کسب» را ارائه می‌دهند و می‌گویند خداوند فعل انسان را هم‌زمان با اراده وی ایجاد می‌کند. (محمدی گیلانی، ۱۳۷۹: ۳۸) که این هم‌زمانی، کسب نام دارد. اما اشاعره با ارائه نظریه کسب ناخواسته نشان می‌دهند نمی‌توانند جبری محض باشند زیرا داشتن اراده بدیهی و انکارناپذیر است.

دوم، معتزله که دیدگاهی تفریطی دارند و می‌گویند مقدمات افعال انسان، اختیاری است و خداوند هیچ دخالتی در خود افعال انسان ندارد و فقط به او توانایی داده که هر کاری بخواهد انجام دهد. (نظریه تفویض) پس فعل اختیاری انسان فقط توسط او ایجاد می‌شود و مخلوق خداوند نیست. (تمیمی‌بغدادی، ۱۴۳۰ ق: ۱۰۸) که این دیدگاه با اصل توحید در خالقیت ناسازگار است.

سوم، دیدگاه «لا جبر و لا تفویض امر بین امرین» که منقول از معصوم و مورد قبول متکلمان محقق امامیه و جمهور حکمای اسلامی (مانند ابن‌سینا و طوسی) قرار گرفته است، بدین صورت که افعال اختیاری انسان با قید اختیار متعلق قدرت و اراده خداوند است یعنی خداوند خود قدرت انجام کار را به

انسان داده و اراده را جزئی از علل انجام فعل او قرار داده است به گونه‌ای که تا انسان اراده نکند علت برای انجام فعل، تامه نمی‌شود و فعل انجام نمی‌شود و اراده انسان در طول اراده الهی قرار دارد. یعنی انسان فاعل مباشر فعل اختیاری خود است و خداوند فاعل با واسطه آن است. پس خداوند هم علت وجود انسان است و هم علت پیدایش اراده و هم علت افعال اوست و هر فعلی که از انسان صادر می‌شود، درحقیقت از نظر تکوینی منتهی به فعل الهی هم می‌شود. (سبحانی، ۱۳۷۹: ۱۵۳؛ فیض کاشانی، ۱۳۵۸:

۱۷۹ و ۱۸۰؛ لاهیجی، ۱۳۸۳: ۲۳۵؛ ابن سینا، ۱۴۰۴ ق: ۲۲؛ ملاصدرا، ۱۴۱۰ ق: ۳۷۳ و ۴ / ۳۷۷)

پس گروه سوم معتقدند که دو گروه قبل در اشتباه‌اند و علم و اراده خداوند بر نظام هستی تعلق یافته، بر نظامی که قانون علیت بر آن حاکم است نه بر معلول در عرض علت، و نه بر معلول بدون علت، تا گفته شود که فاعل در فعلش مجبور است. بنابراین اراده خداوند منافاتی با فاعل مختار بودن انسان ندارد همان‌گونه که علم عنایی خداوند که منشأ نظام آفرینش است منافاتی با مختار بودن انسان ندارد بلکه اختیار او را نیز تأیید می‌کند.

چهارم، دیدگاه ملاصدرا که نظر امامیه را می‌پذیرد؛ ولی دیدگاه خود را در جایگاه چهارمی به نام «راسخین فی علم» بیان می‌کند و می‌گوید: موجودات ذومراتب هستند یعنی از نظر وجودی با یکدیگر متفاوت می‌باشند و افعال و صفات مختلف دارند؛ اما نور خداوند در همه موجودات نفوذ دارد و تمام موجودات تحت قدرت و تسلط الهی هستند. به معنی «لامؤثر فی الوجود الا الله». این دیدگاه با تأثیر اراده انسان در افعالش منافات ندارد. زیرا انسان از طرفی مجبور است که مختار باشد و از همان طرف اراده دارد، و اختیار او عین جبر است. (ملاصدرا، ۱۳۷۸: ۲۷۷)

ملاصدرا با یاری از کلام خدا این نظریه را تدوین کرده است و آن را برتر از بقیه نظرات می‌داند؛ زیرا دارای تمام محاسن و فاقد تمام نقایص نظرات دیگر است و مبانی دیدگاه او اصل وحدت وجود (که متأثر از عرفاست)، اصل اصالت وجود، اصل تشکیک وجود، حرکت جوهری و قاعده بسیط الحقیقه است.

استفاده از اصل وحدت وجود بدین‌صورت است که خداوند صرف وجود است و وحدت وجودی او شامل تمام مراتب و کمالات هستی است و وجودات، ظاهر و شئون او هستند او هم، شأن هر وجودی است و هم در ممکنات به وجود انبساطی تنزل پیدا کرده است و هیچ وجودی استقلال ندارد. او علت موجهه و مبقیه وجودات است و با آنها معیت قیومی دارد. اشیا و بندگان در عین وجود و تشخص، خود مرتبه‌ای از وجود خداوند هستند.

استفاده از اصل اصالت وجود به این‌صورت است که وجود مجعول بالذات در اشیا است نه ماهیت، زیرا ماهیت اعتباری است و خداوند و اشیا با حفظ مراتب از سنخ وجودند. خیر بالذات وجود است و شرور در مراتب

پایین تر موجودات پدیدار می‌شوند. هر موجودی از نظر وجود، خیر و از نظر مرتبه و ماهیت، شر است. بنابراین اصول مطرح شده اختیار برای انسان ضروری است و از همان جهت که مجبور است، مختار هم هست. خداوند از موجودات به خودش نزدیک تر است زیرا هم علت وجود و هم علت آثار آنهاست؛ پس علت وجود انسان و اختیار و افعال و آثار اوست. به خاطر وحدت جمعی موجودات و معیت قیومی که خداوند با موجودات دارد، حاکم مطلق است و هیچ موجودی اثر و فعلی از خود ندارد. این معنی «لا حول ولا قوه الا بالله» است. خداوند در مقام ذات با هیچ موجودی همراهی و معیت ندارد ولی در وجود انبساطی و مراتب مخلوقات معیت قیومی دارد؛ یعنی هر معلولی علت دارد و علت از ذات به او نزدیک تر است و خداوند قیوم مطلق است و انسان مجبور است که مختار باشد. ملاصدرا در این مورد نفس را مثال می‌زند که نفس علت قوا و محیط بر اعضای خود است با این حال وجودش از خودش نیست و مخلوق خداوند می‌باشد.

به نظر ملاصدرا درک نظریه امر بین امرین نیازمند شهود باطنی و شناخت به اندازه همت انسان نسبت به سرالقدر افعال و درک معنای خلق الاعمال توسط انسان است که این دیدگاه ملاصدرا در افکار و اندیشه‌ها حرکت و پویایی ایجاد می‌کند.

به علاوه، ملاصدرا بر آن است که فقط خداوند علت یا فاعل حقیقی در جهان است و بقیه موجودات از جمله انسان، علت‌های معده هستند که نقش نزدیک کردن معلول به مبدأ فیض را به عهده دارند و واسطه فیض و افعال هستند.

وی برای فهم این موضوع که فعل انسان همان فعل خداست، باز هم رابطه نفس ناطقه انسان را با قوا و افعالش بیان می‌کند؛ که در آن ذات، صفت و فعل یکی است. (ملاصدرا، ۱۳۷۸: ۲۷۸) یعنی افعال نفس عین ذات آن هستند و زائد نمی‌باشند.

همچنین از نظر ملاصدرا خداوند هم علت العلل و هم علت غایی است؛ ولی علت‌های دیگر را نفی نمی‌کند زیرا همه علت‌ها در طول سلسله علل، تحقق می‌یابند.

او همچنین معتقد است، «معلول وجودی رابط است که در غیر خودش موجود می‌باشد و فی نفسه دارای حکمی نیست؛ زیرا استقلال و نفسیتی ندارد و ناگزیر علت باید مستقل باشد تا بر معلول مقدم شود». (ملاصدرا، ۱۴۱۰ ق: ۳۲۰ - ۱ / ۳۲۹)

بدین معنا که در نظر ملاصدرا براساس اصل وحدت وجود یا قاعده «وجود رابط و مستقل»، وجود مستقل، از نظر ذات، فعل و صفت قائم به ذات خود است و وابسته نیست که فقط خداوند چنین است و بقیه ممکنات به او وابسته‌اند؛ ولی وجود رابط به او وابسته است و استقلال نسبی دارد، یعنی نسبت به وجود علت تامه مطلقه وابسته و معلول است و نسبت به وجود امکانی خود علت معده است.

بنابراین، افعال ارادی انسان، از یک طرف تجلی فعل واجب‌الوجود است (توحید افعالی)، می‌باشند، زیرا یک فعل بیش از یک فاعل ندارد؛ و از طرف دیگر، ممکن‌الوجودند که تا وجوب نیابد، موجود نمی‌شوند. بنابراین، خداوند تنها علت جهان است؛ ولی تا انسان اراده نکند، فعلش انجام نمی‌شود. (ملاصدرا، ۱۴۱۰ ق: ۳۷۴ / ۱ - ۳۷۳)

در تحلیل این نظریه باید گفت مثلاً اگر شخصی فعلی انجام دهد، به شکل واقعی انجام داده است نه مجازی و چنین فعلی را هم خداوند قادر مطلق انجام داده است اما نمی‌توان گفت این فعل تا حدودی به خداوند و تا حدودی به آن شخص منسوب است چراکه این فعل به هر دو مربوط می‌شود زیرا از طرفی فعل آن شخص و از طرف دیگر مخلوق خداوند است. فلاسفه‌ای که آزادی و اراده انسان را ظاهری و صوری می‌دانند و جبر را از آن اراده خداوند، و یا مانند طوسی که فعل انسان را تا حدی آزاد و تا حدی از پیش تعیین شده و انسان را به ظاهر فاعل فعل خود می‌داند، در اشتباه هستند.

اما، آکویناس هم مانند ملاصدرا عمل و حرکت جسمانی انسان را مستقل از خداوند نمی‌داند (بلکه آن را در طول اراده خداوند می‌داند نه در عرض آن) و می‌گوید خداوند برخلاف نظم موجود در آفرینش که مخلوق و تجلی خود است، عمل نمی‌کند. (Aquinas, 1948: 1. 105. 6, 1, 519) زیرا این نظم به خود او به‌عنوان علت نخستین عالم وابسته است و انجام چنین کاری برخلاف یگانگی ذات الهی خواهد بود. (توحید افعالی) ولی به معجزه از جانب خداوند هم معتقد است در عین اینکه او را ولی هستی، صورت، قوه و حافظ مخلوقات می‌داند؛ که همان معنی توحید در ولایت است.

در این میان یکی از ویژگی‌های انسان، آزادی است که آکویناس آن را با جبری مابعدالطبیعی توضیح می‌دهد، یعنی بدون اینکه ما خواسته باشیم در ذات ما موجود است، او می‌گوید: «ما علت ثانویه فعل خود هستیم، زیرا خداوند علت نخستین ما است و ما را همراه با اراده آفریده است پس افعال ما وابسته به اوست». (Aquinas, 1948: 1. 105. 5, 1, 518)

این دیدگاه درست منطبق بر دیدگاه عرفان و فلسفه اسلامی است که خداوند انسان را مختار آفریده است پس فعل ارادی او با واسطه به خداوند وابسته است و اراده انسان در طول اراده خداست یعنی خداوند در سطحی بالاتر فاعل و علت فعل انسان است ولی چون انسان جزء اخیر علت تامه برای فعل خود است، تا او اراده نکند علت برای انجام فعل، تامه نمی‌شود، فعل انجام نمی‌گیرد و علت وقوع فعل همچنان ناقصه خواهد ماند. با این جملات مطلب کامل و تأیید می‌شود که «وابستگی انسان و فعلش به خدا تا حدی است که خدا هم علت فعل انسان و هم علت خود انسان است؛ پس انسان علت ثانویه فعل خود است». (Burrell David B, 1993: 97- 101)

ولی درک وجود خداوند به عنوان علت‌العلل افعال اختیاری انسان مشکل است و نیاز به شهود باطنی دارد.

تکمیل و نتیجه بحث

دیدگاه ملاصدرا در مورد علت اراده انسان به دلیل نکته‌سنجی، کامل و متأخر بودن در اینجا تحلیل می‌شود: در بین فلاسفه شرق و غرب ملاصدرا در مورد علیت دیدگاهی دارد که در بین مکتب‌های غرب و شرق بی‌سابقه است. نظریه جدید او در این مورد «تشان» نامیده می‌شود که از وحدت وجود سرچشمه گرفته و با اراده انسان ضدیتی ندارد.

دیدگاه ملاصدرا در مورد علیت در شناخت‌شناسی و تاریخ فلسفه سابقه ندارد؛ وی علیت را نوعی تشان معرفی می‌کند به این معنا که سلسله علت‌ها، شئون خداوند هستند که استقلال وجودی ندارند و به گفته او «وجودهای رابط» می‌باشند که در فیزیک جدید «سایه‌ها» نامیده می‌شوند. در هر دو دیدگاه این وجودها مستقل نیستند و به‌طور مطلق وابسته به علت تامه هستند. ملاصدرا مانند حکمای قبل همچون ابن‌سینا، پهنه هستی را ظهور علم خداوند می‌داند همان‌گونه که حکیمان الهی قبل مبدأ ظهور هستی را لوگوس معرفی کرده‌اند و علم خداوند را سرچشمه ظهور هستی می‌دانند. او در مسئله قضا و قدر علم خداوند را از بالا به پایین به «علم عنایی»، «قضا» و «قدر» تقسیم می‌نماید و متعلق هر کدام را بیان می‌کند.

ملاصدرا در دیدگاه فلسفی خود می‌خواهد بین آزادی کامل اراده انسان از طرف معتزله و رد کامل آزادی انسان از طرف اشاعره توازن ایجاد نماید و به دیدگاه امر بین امرین نزدیک‌تر گردد. ملاصدرا با نگرش عرفانی و مطرح کردن مبانی وحدت، بسیط بودن و تشکیک مراتب وجود و کثرت در وحدت و وحدت در کثرت به‌گونه‌ای به بحث اراده انسان بپردازد که ایرادات فرقه‌های گذشته را با اصول فلسفی خود رفع کند و اصول فلسفی جهان را به‌صورت عقلانی بیان کرده‌اند که این بحث به‌خودی‌خود مسئله آزادی انسان در مقابل قضا و قدر خداوند را به‌دنبال خواهد داشت. به این‌صورت که چگونه می‌شود انسان احاطه‌شده در گستره قضا و قدر در رفتار و افعال خود مختار می‌باشد. از دیدگاه ملاصدرا خداوند علم و اراده ازلی و بدون تغییر دارد که در فلسفه «قضای حتمی» نامیده می‌شود. این مرتبه از قضا، اراده و علم، واحد، بدون تغییر و بسیط است و گستره ظهور خداوند متغیر و دارای حرکت مدام، اشتدادی و جوهری می‌باشد که هر دو عالم علوی با نفوسشان و ماده را در برمی‌گیرد. انسان در گستره امکان متغیر خواهد بود و از نقص به سمت کمال و کامل کردن خود در حرکت می‌باشد. انسان با اختیار خود در پیروی از اوامر خداوند آموخته می‌شود و سرنوشت خود را با کسب فضایل به سمت خداوند رقم می‌زند، هدایت می‌شود و به خوشبختی دنیا و آخرت می‌رسد.

بنابراین خلق اعمال به عهده انسان است که در قلمرو قضاوقدر حتمی خداوند قرار دارد. در اینجا این اشکال ایجاد می‌شود که آیا حتمی بودن قضاوقدر انسان را در افعال خود ملزم می‌کند یا در انتخاب آزاد است و نظام از پیش تعیین شده جهان قدرت انتخاب را از او نمی‌گیرد.

قضاوقدر از مراتب علم خداوند است و علم الهی فعلی است نه انفعالی. نقشه کلی علم خداوند فرازمانی است و انسان با اختیار و سایر توانایی‌هایش در این نقشه کلی قرار دارد. افعال انسان با صفت اختیاری و شرط صادر شدن ارادی شامل قضاوقدر الهی است یعنی وصف و شرط از تقدیرات انسان است و از ضروریات نقشه کلی عالم است. موهبت اختیار فقط به انسان ارزانی شده که در طول اراده الهی است و منافاتی با هم ندارند. افعال اختیاری انسان معلوم علم الهی و انسان فاعل آنهاست و مسئولیت آنها به عهده اوست افعال انسان چه غریزی و چه اختیاری معلوم علم خداوند است. اغلب علم با فعل و عالم با فاعل اشتباه می‌شود زیرا اعتقاد بر این است که چون خداوند عالم مطلق است پس فعل‌های انسان جبری است که در این صورت امر، نهی و احکام اخلاقی بیهوده بود. در ضمن خودآگاهی و عصیان انسان دلیل بر اختیار اوست.

یکی از اجزای علت تامه فعل انسان، اختیار اوست که با اختیار فعل ضرورت و تحقق می‌یابد. مقدمات تحقق فعل، تصور، تصدیق و شوق فاعل است. پس فاعل مختار به فعل، نتیجه، کیفیت و مقدمات فعل باید شناخت داشته باشد که این ویژگی‌ها «تقدیر» نام دارد و قضا به معنای قطعیت پیدا کردن است و هر دو یا عینی و یا علمی هستند. در قلمرو امکان و در ذهن انسان انجام و ترک فعل حالت تساوی دارد که این دلیل اختیار است با تصمیم بر انجام فعل از ذهن به عمل فعل ضرورت می‌یابد که ضرورت و تحقق توسط فاعل مباشر و نیز مسئولیت آن به عهده اوست. علم ازلی به فعل او تعلق می‌گیرد ولی فاعل نیست زیرا فعل فاعل زمانمند و مکانمند است درحالی که علم خداوند چنین نیست و خداوند با اختیار انسان معیت قیومی دارد. خود نیروی اختیار را به انسان داده است تا بدین وسیله او را امتحان کند.

اما توانایی اختیار انسان مطلق نیست و محدود می‌باشد. هرچه آگاهی او بیشتر باشد، اختیارش بیشتر است و می‌تواند بر هستی تسلط و غلبه داشته باشد؛ پس اختیار انسان براساس عوامل درونی (مثل آگاهی) و بیرونی (شرایط و مقدمات) مشکک می‌باشد اما می‌شود جبر تکوینی و علمی هم شامل حالش شود.

انسان به اندازه پیروی کردن از قوانین و استفاده از امکانات هستی از اختیار بهره‌مند می‌شود مثلاً در هر شرایطی دریا رام انسان نیست و بایستی قوانین دریا را شناخت و رعایت کرد. سرانجام با اجل مسمی وضعیت موجودات تغییر می‌کند و معاد فرا می‌رسد ولی به جنبش ذاتی خود ادامه می‌دهند.

بنابراین انسان توسط خودآگاهی و شناخت قوانین هستی از نعمت‌های هستی بهره می‌برد. اگر عملکرد انسان مطابق با فرامین الهی باشد اجر داده می‌شود وگرنه به عذاب و نتیجه اعمال خود دچار می‌شود پس از قلمرو هستی نمی‌توان فرار کرد و رابطه با خالق ضروری است و اختیار جزئی از ضرورت ازلی است. فاعل مطلق فقط خداست که ضرورت‌های عالم هستی را پدید آورده و در آن مؤثر است یعنی در قضای حتمی تغییر ایجاد نمی‌شود ولی مثلاً انسان با دعا به‌عنوان یک عامل معنوی می‌تواند ضرورت‌ها را تغییر دهد و انسان کامل‌تر در عالم طبیعت مؤثر است و می‌تواند معجزه کند که این همان تأثیر نفس و روح بر اجسام مادی است.

لازم به یادآوری است که وعد و وعید و فرستادن کتاب و رسولان و پاداش و عقاب دلیل بر اختیار انسان است و اختیار در طول قدرت و اراده الهی قرار دارد زیرا خداوند فاعل مطلق است.

بر مبنای وجود ربطی، همه افعال موجودات در طول فعل خداوند هستند و اعمال چه خیر و چه شر از قبل در علم ازلی خداوند هست ولی این علم سبب و علت مستقیم افعال نیست خداوند خود به خیر امر فرموده و از شر نهی کرده و افراد با گناه زمینه عنایت و توفیق الهی را از خود دور می‌کنند و آثار اعمال شامل حال آنها می‌شود.

در پایان قابل‌ذکر است که ملاصدرا برای بیان دیدگاه خود و طرح مسئله ارتباط اراده انسان و اراده خداوند ابتدا نظرات مختلف کلامی و فلسفی را نقد کرده و سپس با یاری آیات و روایات راه خود را که بر مبنای اصالت وجود و ربطی بودن موجودات است، فصل‌الخطاب در مورد این موضوع قرارداد است و بدین‌صورت توانسته است اصل عقلانی «امر بین امرین» را به‌عنوان شاه‌کلید حل مسئله به ظاهر متناقض سرنوشت و اختیار انسان به‌نحو صحیح و جهان‌شمول آشکار کند.

سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا علم پیشین الهی از زندگی و افعال ارادی انسان با آزادی او منافات دارد یا نه؟

یکی از مباحث جنجال‌برانگیز که آن را ناقض آزادی انسان دانسته‌اند و در مورد موضوع رابطه اراده انسان با اراده الهی مطرح می‌شود این است که لازمه اینکه اراده انسان علت داشته باشد، این است که علت نسبت به افعال اختیاری او علم قبلی داشته باشد، که این مسئله با آزادی انسان در افعالش منافات دارد؛ یعنی باتوجه به عالم مطلق بودن خداوند، اگر قبل از فعل اختیاری انسان، خداوند از آن آگاه باشد، در آن تأثیر دارد و انسان در افعال خود مجبور است.

فراموش نشود عالم مطلق بودن، صفت ذاتی، ضروری و ثبوتی خداوند و نشانه کمال مطلق اوست اگر خداوند عالم مطلق نبود بر ذاتش نقص وارد می‌شد، برای همین بر همه موجودات احاطه علمی دارد،

عمل و نیت هیچ موجودی از او پنهان نمی‌ماند، همه‌جا و با همه‌چیز است. بنابراین بایستی از قبل از افعال اختیاری انسان آگاه باشد.

آکویناس «علم سابق الهی» را مخالف آزادی انسان نمی‌داند ولی معتقد است فعل انسان مطلقاً بی‌علت نیست. خداوند فقط به او اراده داده است و می‌داند سرانجام چه چیزی را انتخاب می‌کند. خداوند حوادث ایجاد شده توسط انسان را می‌بیند و می‌داند ولی آنها را الزام نمی‌کند و با علم خود در آن به‌طور مستقیم مؤثر نمی‌باشد. عالم، عالم اختیار است. (Macmillan, 1996: 8 / 105 - 114)

بنابراین، با وجود اینکه اراده انسان آزاد است، اما خودسر نیست و به‌طور ذاتی و ضروری میل به نیکی دارد زیرا روح الهی در وجودش نهفته است. اما شهوت، به بدی میل دارد و موجب گناه می‌شود پس انسان خودش سرنوشت خودش را تعیین می‌کند ولی اراده خداوند هم حاکم بر امور جهان است و مانند افعال انسانی منشأ عقلانی دارد. پس مشیت الهی با ضرورت منطبق است. (فروغی، ۱۳۶۷: ۱۲۰) بنابراین علم سابق الهی از افعال اختیاری انسان با آن مخالفتی ندارد.

ملاصدرا اعتقاد دارد علم حقیقی علم حضوری و کشفی است که آن وصف فعل است و ضرورت از حقیقت آن بیرون است. علم سابق الهی از افعال انسان، علم فعلی است نه انفعالی، یعنی علمی است که خود انسان موجب تحقق معلوم می‌شود و فاعل آن فعل عالم هم هست. به بیان ساده‌تر، انسان به آنچه انجام می‌دهد، علم دارد و فعل و علم او همزمانی دارند. مثل فردی که اگر توهم سقوط از بلندی را داشته باشد، سقوط می‌کند. تابعیت علم از معلوم، در علوم انفعالی و حادث صدق می‌کند و در مورد قضا و اراده الهی صادق نیست؛ زیرا علم خداوند موجب وجود می‌گردد و سبب از مسبب تبعیت نمی‌کند، زیرا شأن علم فعلی و علم محض برتر از تبعیت علم از معلوم خود است. ملاصدرا در *اسفار* آورده است، «علم و آگاهی خداوند هرچند در همه جای سلسله اسباب صدور فعل از انسان قرار دارد؛ ولی مقتضای علم الهی این است که فعل انسان با قدرت و اختیار او انجام پذیرد؛ زیرا قدرت و اختیار او نیز در سلسله اسباب و علل فعل قرار گرفته است». (ملاصدرا، ۱۴۱۰ ق: ۶ / ۳۸۵)

بنابراین، خداوند چنین خواسته است و می‌داند که انسان با قدرت و اختیار فعل خود را انجام می‌دهد؛ هم به آن علم دارد و هم به نوع فعلی که انسان اختیار می‌کند که خیر است یا شر.

در نتیجه، علم پیشین خداوند با اراده انسان منافاتی ندارد، و دیگر اینکه نه تنها علم خداوند با افعال اختیاری گذشته انسان منافات ندارد، با افعال اختیاری آینده او هم منافات نخواهد داشت. خداوند با همه صفاتش از جمله قدرت و اراده، علت فعل، موجب وجوب و وجود جهان ممکن و از جمله افعال اختیاری انسان است و ذات خداوند علت همه علت‌هاست.

حاصل سخن اینکه آنکه اطاعت را اراده می‌کند به اراده و اختیار خود اطاعت می‌کند و آنکه معصیت می‌کند به اراده و اختیار خود معصیت می‌کند، زیرا انسان ارادی بودن فعل خیر و شر خود را با شهود باطنی درک می‌کند اما در کل چون خداوند عالم مطلق است، علم الهی اقتضا دارد که فعل فاعل مختار از فاعل مختار صادر شود. این جهان با همه نظامات خود، مظهر علم حق تعالی است که به معلوم تعلق می‌گیرد بنابراین، بر ذات همه اشیا از ازل تا ابد محیط است و ذات هر چیزی نزد او حاضر است. «فَأَيُّمًا تَوَلَّوْا فَمَّ وَجْهُ اللَّهِ؛ (بقره / ۱۱۵) به هر سو رو کنید خدا آنجاست».

بنابراین، از دیدگاه هر دو اندیشمند علم پیشین الهی بر اعمال و سرنوشت انسان لازمه ذات خداست. جهان مظهر علم خداوند است، او افعال انسان را می‌بیند و می‌داند ولی دخالتی مستقیم در انتخاب‌های انسان و در نوع فعل او ندارد. انسان هم در نظام تکوینی و هم در نظام علمی خداوند، آزاد است و جبر و الزامی در کار نیست و عالم، عالم اختیار است. در هر دو دیدگاه علم سابق و قبلی خداوند از اعمال و زندگی انسان، مخالف آزادی او نیست. اما، اعتقاد بر این است که انسان اگر احکام الهی را بشناسد و به آنها عمل کند به سعادت می‌رسد و او آزاد است شقاوت را هم انتخاب کند. بنابراین دو فیلسوف در این مورد موافق هستند.

نتیجه

این مقاله نیروی اراده انسان و ویژگی‌ها و معلول بودن آن را از نظر توماس آکویناس و ملاصدرا بیان، مقایسه و تطبیق داده است.

نظرات ایشان از بعضی جهات (مانند تعریف اراده و رابطه اراده انسان و خداوند) منطبق و از بعضی جهات (مانند انواع کلی، هدف و منشأ اراده) متفاوت است که این بیان به تفصیل در ذیل می‌آید: هر دو فیلسوف از دو عنصر عقل و وحی (ایمان به خداوند) الهام گرفته‌اند یعنی دیدگاه کلامی - فلسفی و حتی عرفانی دارند. همچنین از تفکرات اندیشمندان قبل از خود به شایستگی استفاده کرده‌اند هر چند اندیشه آنها مملو از نوآوری و خلاقیت است.

هر دو متفکر اراده را میلی درونی و کمال طلب معرفی می‌کنند. از نظر ملاصدرا اراده از سنخ وجود و از دیدگاه آکویناس از سنخ شوق است.

ملاصدرا اراده را به دو نوع درونی و بیرونی و آکویناس آن را به جبری و آزاد تقسیم می‌کند.

منشأ اراده از نظر ملاصدرا وجود و انگیزه و از دیدگاه آکویناس، عقل است.

از منظر ملاصدرا اراده خداوند صفت ذات و فعل و تغییرناپذیر است ولی از نظر آکویناس اراده صفت ذات و انجام آن با واسطه است.

ملاصدرا معتقد است انسان به خواست خداوند مختار می‌باشد. آکویناس هم ارادهٔ انسان را مخلوق خداوند می‌داند ولی برای رسیدن به سعادت او را به شناخت و عمل به اصول عقلانی ملزم می‌کند اما می‌تواند خلاف آنها هم عمل کرده و بدبختی را که خیر می‌پندارد، برگزیند که دیدگاه دو اندیشمند در این مورد مشابه می‌باشد.

در نظر ملاصدرا انسان به مختار بودن خود علم حضوری دارد و اختیار برای او بدیهی و وجدانی است. انسان به دلیل اینکه اشرف موجودات است، قوی‌ترین اراده را دارد اما آکویناس معتقد است انسان بایستی دستورات عقل و ابزارهای خوشبختی را که خیر هستند و از جانب خداوند معین شده‌اند، بشناسد و با ارادهٔ خود از کمالات خداوند تقلید کند تا به سعادت برسد که آن پیوستن به خداست، ولی به علت ارادهٔ آزاد می‌تواند راه دیگری را که آن را خیر می‌داند، انتخاب کند.

در مورد علم سابق الهی از اعمال انسان بایستی گفت چون خداوند عالم مطلق است از زندگی و سرنوشت انسان آگاه است ولی در آن به‌طور مستقیم دخالت ندارد. خداوند از ابتدا می‌دانسته که انسان با اختیارش چه می‌کند و این برخلاف دیدگاه اشاعره به معنی جبر است، در این مورد هم بین دیدگاه دو فیلسوف مطابقت هست.

هر دو دیدگاه انسان را از جانب خداوند صاحب اراده می‌دانند یعنی معتقدند داشتن علت برای اراده ضروری است که دو متفکر نظر مشابه دارند. به این صورت که اراده جزء خلقت انسان است ولی در فعل اختیاری در طول و به دنبال ارادهٔ الهی می‌باشد و تا انسان نخواهد هیچ فعلی انجام نمی‌شود پس مسئول کارهای خویش است. بدین معنا که خداوند اراده کرده است که انسان با اراده خلق شود و علل غایی، انسان را وادار به انجام فعل کند. انسان لاجرم باید اختیار داشته باشد که این جبری علی است و با اختیار منافاتی ندارد و با هم قابل جمع می‌باشند. ولی چون ارادهٔ انسان آزاد است، می‌تواند با اختیار خود نوع فعل را تعیین کند که مثبت باشد یا منفی و بنابر آن نوع زندگی و سرنوشت خود را رقم بزند که خیر باشد یا شر.

ملاصدرا راه حل این مسئلهٔ قدیمی کلام و فلسفه اسلامی را بر اصل ویژهٔ خود یعنی بسیط بودن و تشکیک وجود قرار داده و آن را به حیطة شناخت و اراده که از نظر او از ضروریات تمام هستی و امثال آن است، سرایت داده و همه را متأثر از تشکیک می‌داند.

بنابراین، اگر کسی چگونگی ارتباط موجودات را به همان شکل و ترتیب معلول بودنشان نسبت به خداوند درک کند، می‌فهمد که آنها با آنکه تجلی خدای تعالی هستند آثار و ویژگی‌هایی نیز دارند. انسان با اینکه فاعل مختار است اما خودش سایه‌ای از فاعلیت خداوند مختار است و فاعل بودنش سایهٔ فاعل بودن خداوند است، در نتیجه اگر چه خواست خداوند به نظام کامل تعلق گرفته است ولی این تعلق با

۱۴۷ □ بررسی تطبیقی اراده انسان از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا

فاعل مختار بودن انسان مخالفت ندارد همان طور که علم عنایی حق تعالی که مبدأ نظم جهان است ضدیتی با اختیار انسان ندارد بلکه اختیار او را هم تأیید می‌کند.

امکان دارد دیدگاه آکویناس و ملاصدرا را بتوان از جهات دیگر هم مقایسه کرد و تطبیق داد برای مثال نفس و قوای آن. بنابراین پیشنهاد می‌شود پژوهش‌هایی در این زمینه انجام شود تا بتوان حتی با استفاده از منابع دیگر در جنبه‌های بررسی شده دریافت‌ها و نتایج دیگری هم به دست آورد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. ابن سینا، ۱۴۰۴ ق، *التعلیقات*، مقدمه و تحقیق عبدالرحمن بدوی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۲. ابن سینا، ۱۳۸۲، *اشارات و تنبیهات*، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، تهران، سروش.
۳. ابن عربی، محی‌الدین، ۱۴۱۱ ق، *معجم اصطلاحات صوفیه*، تحقیق و مقدمه بسام عبدالوهاب الجابی، بیروت، دار الامام مسلم.
۴. اشعری قمی، سعد بن عبدالله، ۱۳۷۱، *تاریخ عقاید و مذاهب شیعه (المقالات و الفرق)*، تصحیح و تعلیق محمدجواد مشکور، ترجمه یوسف فناپی، تهران، مؤسسه انتشارات عطایی.
۵. باربور، ایان، ۱۳۷۴، *علم و دین*، بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۶. تمیمی بغدادی، ۱۴۳۰ ق، *الفرق بین الفرق*، تعلیق حسن زر زور، بیروت، مکتبه العصریه.
۷. ژیلسون، اتین، ۱۳۸۴، *تومیسیم*، ترجمه سید ضیاء‌الدین دهشیری، تهران، حکمت.
۸. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۹، *عقاید اسلامی در پرتو قرآن، حدیث و عقل*، قم، بوستان کتاب.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد، ۱۳۱۴ ق، *مبدأ و معاد*، تهران، چاپ سنگی.
۱۰. صدرالدین شیرازی، محمد، ۱۴۱۰ ق، *الحکمه المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه*، ج ۱، ۳، ۴ و ۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۱. صدرالدین شیرازی، محمد، ۱۳۴۶، *الشواهد الربوبیه*، تصحیح، تعلیق و مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، دانشگاه مشهد.
۱۲. صدرالدین شیرازی، محمد، ۱۳۷۸، *مجموعه رسائل*، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران، انتشارات حکمت.
۱۳. غزالی، ۱۴۰۵ ق، *قواعد العقاید*، تحقیق موسی محمد علی، بیروت، عالم الکتب.

۱۴. فروغی، محمدعلی، ۱۳۶۷، *سیر حکمت در اروپا*، ج ۱، انتشارات زوار.
۱۵. فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۳۵۸، *علم الیقین*، قم، نشر بیدار.
۱۶. کاپلستون، فردریک چارلز، ۱۳۹۰، *تاریخ فلسفه*، ج ۲، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۷. لاهیجی، ملا عبدالرزاق ابن علی، ۱۳۸۳، *گوهر مواد*، تصحیح و تعلیق مؤسسه تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، تهران، نشر سایه.
۱۸. محمدی گیلانی، ۱۳۷۹، *تکمله شوارق الالهام للمولی عبدالرزاق الالهیجی*، قم، مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی.
19. Burrell, David ,1993, *B. Freedom and Creation in three Traditions*, Notre Dame, Ind, University of Notre Dame Press.
20. St. Thomas Aquinas, 1948, *The Summa Theological, Translated by the fathers of the English Dominican Providence*, 3 voles, New York, Bezier Brothers.
21. The Encyclopedia of philosophy,1996, New York, Macmillan Reference, Vol. 8, p. 105 – 114.
22. Wakefield Walter L, and Evans, Austin P. Heresies, 1969, *of the High Middle Ages*, New York, Columbia University Press.